

تضاد طبقاتی و پیامدهای آن در مقامات بدیع‌الزمان همدانی

دکتر علی گنجیان خناری^۱

استادیار دانشگاه علامه طباطبائی

سمیه سادات طباطبائی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی

(از ص ۱ تا ص ۲۸)

تاریخ دریافت: ۹۰/۰۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۷/۲۶

چکیده

مقامات بدیع‌الزمان همدانی معروف به «مقامات الکدیة» کتابی است که در قرن چهارم هجری به رشته تحریر درآمده و از همان دوران تاکنون مورد توجه محققان بسیار واقع شده است. آنان مقامات را از ابعاد گوناگون بررسی کرده‌اند. ولی ویژگی ساختاری مقامات به گونه‌ای است که بیشتر اهتمام پژوهش‌گران را معطوف خود ساخته و سبب شده آنان کمتر به ابعاد معنایی این اثر توجه داشته باشند. به همین سبب، برخی از پژوهش‌گران معتقدند تمام هم و غم بدیع‌الزمان در گزینش و چینش الفاظ خلاصه شده، و معنا چندان از اهتمام او بهره نبرده است. افزون بر این شماری دیگر بر این باورند که مقامات آموزش بی‌پرده نیرنگ بازی به دیگران است و از همین رهگذر، ارزش اخلاقی آن را زیر سؤال برده‌اند. ولی به نظر می‌رسد مقامات، افزون بر ارزش ادبی از ارزش تاریخی و اجتماعی نیز برخوردار است. بدیع‌الزمان به همان اندازه که در گزینش واژگان خود وسواس به خرج داده و در عرصه واژه‌پردازی یکه‌تازی کرده، در اختیار موضوع نیز هوشیار بوده است. او از طریق انتخاب موضوع، دیوارهایی که پیرامون ادبیات کشیده شده و آن را در پاره‌ای از درون‌مایه‌های معین محصور کرده بود درهم شکست و به درون جامعه و زندگی توده مردم نقب زد. در این مقاله کوشیده‌ایم میزان ارتباط میان مقامات بدیع‌الزمان و جامعه‌ای که در آن می‌زیسته است بررسی گردد تا ثابت شود ما با مطالعه مقامات نه تنها به آموخته‌های زبانی خود می‌افزاییم بلکه اطلاعاتی چند درباره زندگی مردم در قرن چهارم نیز به دست می‌آوریم.

واژه‌های کلیدی: بدیع‌الزمان همدانی، مقامات، تضاد طبقاتی و پیامدهای آن.

مقدمه:

از آثار بدیع‌الزمان بیش از صد و سی و سه رساله و نیز دیوان شعری بجا مانده است. ولی نام بدیع‌الزمان را که می‌شنویم نه رساله‌ها و نه اشعار، که مقامات او را به خاطر می‌آوریم: حکایت‌هایی کوتاه که ابوالفتح اسکندری خالق رویدادها و عیسی بن هشام راوی آن است. تاکنون پژوهش‌های بسیاری در ارتباط با مقامات انجام شده که در آن به سیر تطور معنای واژه مقامه، بنیان‌گذاران این هنر، ویژگی‌های ساختاری آن، سیر مقامه‌نویسی پس از بدیع‌الزمان و... پرداخته شده که همه و همه برای اهل فن آشنا است.^(۱) از همین رو آنچه را که معهود است تکرار نکرده، تنها به بیان یک نکته که با بررسی حاضر مرتبط است بسنده می‌کنیم. پژوهش‌های مذکور بر این باورند که بدیع‌الزمان برای هنرنمایی در عرصه سخن‌وری مقامات را به رشته تحریر درآورده، و در ورای تالیف این اثر هدفی تعلیمی نهفته است. تکلف و تصنع به‌کار رفته در نگارش مقامات بیش از آن است که بتوان از آن چشم پوشید، و انکار کرد که نگارنده قصد نداشته توانایی‌های ادبی خود را به رخ کشد. بی‌گمان، مقامات برای آنانی که در پی آموختن غرائب زبان عربی و صنایع ادبی هستند گنجینه‌ای گرانبهاست. در اینجا پرسشی مطرح می‌شود: چه چیز بدیع‌الزمان را وامی‌دارد رخت‌گدایی بر قامت قهرمان داستان‌هایش ببوشاند؟ آیا برای زورآزمایی در میدان سخن‌وری موضوعی مناسب‌تر از دریوزگی یافت نمی‌شد؟ پس، چرا او این موضوع را برگزیده است؟ آیا نمی‌توان گمان کرد بدیع‌الزمان افزون بر اهداف یادشده در پی انتقاد از شرایط حاکم بوده است و نمی‌توان او را منتقدی ناراضی به شمار آورد که می‌کوشد از زبان قهرمان خود گوشه‌ای از بیماری‌های جامعه را ترسیم کند؟ پژوهش‌گران تا حدودی به این پرسش پاسخ گفته‌اند و معتقدند خصال ناپسند قهرمان گداصفت مقامات، نماینده روح حاکم بر جامعه آن دوران است ولی از این اشاره سربسته و گذرا فراتر نرفته‌اند. به عقیده ما، تضاد طبقاتی، آن بیماری اجتماعی است که روح بدیع‌الزمان را به درد آورده است، آن‌چنان که قلم به دست می‌گیرد و برای کاستن از درد جان‌کاه آن، چهارصد مقامه در این باره می‌نگارد. هرچند تنها پنجاه و یک مقامه از گزند حوادث در امان مانده، و به

دست ما رسیده است. برای ارزیابی درستی یا نادرستی این فرضیه، تصویری را که وی از تضاد طبقاتی در مقامات ترسیم کرده بررسی می‌کنیم. برای این کار، طبقات اجتماعی بیان شده در مقامات را می‌پژوهیم.

روش بررسی:

در این مقاله برآنیم که پس از اشاره‌ای کوتاه به زندگی بدیع الزمان دریابیم وی در اثر خود از کدامین طبقات اجتماعی یاد کرده و چه ویژگی‌هایی را برای آن‌ها برشمرده است. شایسته ذکر است که ما در جستجوی طبقات اجتماعی، افزون بر مقامات همدانی کتاب‌های تاریخی‌ای همانند «تاریخ الرسل و الملوک» تألیف محمد بن جریر طبری، «مروج الذهب» و «معادن الجواهر» اثر ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، «تجارب الامم» نوشته ابن مسکویه رازی و کتاب‌های جغرافیایی همچون «المسالك و الممالک» تألیف ابن خردادبه، و «الاعلاق النفیسة» نوشته ابن رسته و سفرنامه‌هایی چون سفرنامه ابودلف، ابن فضلان و مقدسی را که در این عصر نگاشته شده است (به استثنای تاریخ طبری که از آثار قرن سوم است و به دلیل اهمیت تاریخی و نیز ارتباط میان زندگی اجتماعی در قرن چهارم با قرن پیش از آن مورد استفاده قرار گرفته است نه همزمانی با کتاب مقامات) از نظر گذرانندیم و در پی نوشت به مطالبی که با موضوع بحث مرتبط است اشاره کردیم تا یک‌پارچگی مطالب داخل متن گسسته نگردد، و هر آنچه که داخل متن بیان می‌شود تنها از کتاب مقامات گرفته شده باشد.

نگاهی گذرا به زندگی بدیع الزمان:

احمد بن حسین بن یحیی بن سعید همدانی، ملقب به بدیع الزمان در سال ۳۵۸ هـ ق در شهر همدان دیده به جهان گشود. وی دوران خردسالی و نوجوانی خویش را در زادگاهش سپری کرد و در محضر عالمانی چون احمد بن فارس (متوفی ۳۹۵ هـ ق)، نحوی و لغوی نام آور سده چهارم، دانش آموخت. پس از فراگیری علم و ادب به نزد صاحب بن عباد (متوفی ۳۸۵ هـ ق) رفت و پس از چندی عازم گرگان شد. وی دو سال در

این شهر درنگ می‌کند و در سال ۳۸۲هـ ق به نیشابور می‌رود. در همین شهر با ابوبکر خوارزمی (متوفی ۳۸۳هـ ق) مناظره می‌کند و با پیروزی بر رقیب خود، شهرت بسیار به دست می‌آورد. بدیع‌الزمان پس از ترک نیشابور چندی در شهرهای خراسان سیر و سیاحت می‌کند تا آن‌که در سیستان به خلف بن احمد (متوفی ۳۹۳هـ ق)، حاکم سیستان، می‌پیوندد. حمایت‌های خلف مانع از آن نمی‌شود که بدیع‌الزمان با سیستان وداع کند. او پس از ترک سیستان به هرات رفته، در آنجا رحل اقامت می‌افکند و روزگار به خوشی می‌گذراند تا آن‌که در همین شهر در سال ۳۹۸هـ ق دار فانی را وداع می‌گوید.

طبقات اجتماعی در مقامات:

هر کس مقامات را بررسی کند در می‌یابد نویسنده از سه طبقه اجتماعی در اثر خود یاد کرده است: طبقه خواص، طبقه متوسط و طبقه عوام. راوی مقامات، عیسی بن هشام، نماینده طبقه خواص است و ابوالفتح اسکندری نماینده طبقه عوام. هرچند عیسی در برخی مقامات، نقش همراه ابوالفتح را بر عهده می‌گیرد (همدانی، مقامه موصلیه و آرمینیه) یا خود به گدایی و نیرنگ رو می‌آورد. (مقامه مجاعیه و بغدادیه) اکنون با تکیه بر مطالب مقامات و در نظر گرفتن نکات مذکور به توصیف هر طبقه می‌پردازیم تا نشان دهیم تضاد طبقاتی در مقامات بدیع‌الزمان چگونه ترسیم شده است.

طبقه خواص

در جامعه آن روزگار سه گروه، طبقه خواص را تشکیل می‌دادند. نخست گروه حاکم که خلفاء و وابستگان آنان و نیز دولتمردان را دربرمی‌گیرد، دوم اشراف که بزرگان خاندان‌های ایرانی و عرب را شامل می‌شد و سوم بازرگانان. (ابوطالب، ۱۹۹۰، ص ۶۸) سطح درآمد (ثروت) و جایگاه اجتماعی (نزدیکی به قدرت حاکم) که به شدت با یکدیگر در ارتباطند بارزترین ویژگی است که خواص را از دیگر طبقات جدا می‌کند. در مقامات نیز منبع درآمد عیسی بن هشام نخستین راهنمای ما به سوی وابستگی طبقاتی اوست. در مقاماتی که به این مهم پرداخته، او بازرگانی است که به مناطق دور و

نزدیک همانند جرجانیه و بلخ سفر می‌کند (مقامه قریضیه و بلخیه) و اگر رحل اقامت در شهری می‌افکند، زمینی می‌خرد و در آن عمارتی برپا می‌کند. بخشی از اموال خود را به تجارت اختصاص می‌دهد و با پاره‌ای دیگر، حجره‌ای برای خود (در بازار) اختیار می‌کند. (مقامه قریضیه) بدیع الزمان از میان سه گروه یادشده پیشه بازرگانی را برای راوی خود برمی‌گزیند. هرچند که افزون بر تجارت از وزارت، قضاوت، ریاست دیوان، ریاست پست، رسیدگی به مظالم و حکمرانی نیز به‌عنوان پیشه‌های اشرافی یاد کرده است.

به نظر می‌رسد نویسنده بازرگانی را بی دلیل انتخاب نکرده باشد. زیرا بازرگانان، بیش از دو گروه یاد شده با عامه مردم سروکار دارند و به اقتضای پیشه‌شان، بیشتر به نقاط مختلف سفر کرده و با اوضاع و احوال مردم آن مناطق آشنا هستند. بنابراین این انتخاب دست نویسنده را در داستان پردازی باز می‌گذارد. ولی آیا نمی‌توان گفت نویسنده با این انتخاب از کینه توده فقیر و نیازمند جامعه به بازرگانان پرده برمی‌دارد؟ همان‌طور که اشاره کردیم عامه مردم در تأمین نیازهای اولیه خود به ویژه خوراک و پوشاک به بازرگانان وابسته بودند و آن هنگام که توانایی برآوردن آن را نداشتند بازرگانان را مقصر می‌دانستند. اگرچه، گرانی کالا و نداشتن قدرت خرید در عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... ریشه دارد، اما در اندیشه ساده نگر فرد مستمند، فروشنده‌ای گناهکار است که کالا را با بهایی گزاف می‌فروشد. آیا به همین سبب نیست که در آن روزگار، نیازمندان و فقیران، بارها و بارها به سبب گرانی کالا شورش کردند و مهم‌تر از آن اعتراض خود را با غارت حجره‌های بازرگانان نشان دادند؟^(۲) آیا آتش‌سوزی‌های پی در پی بازارهای بغداد که ثروتمندترین بازرگانان جهان اسلام در آنجا تجارت می‌کردند با شکایت نیازمندان مرتبط نیست؟ (ابن اثیر، ۱۴۱۵هـ ج ۶، ص ۲۴۸- ج ۷، صص ۳۳۰ و ۳۳۹)^(۳) اگر چنین است آیا نمی‌توان گفت نیرنگ‌هایی که ابوالفتح ساز می‌کند تا عیسی بن هشام بازرگان را سرکیسه کند به نوعی از اعتراض محرومان جامعه حکایت می‌کند که به هر شیوه‌ای دست می‌برند تا حق تضحیح شده خود را باز یابند؟

بر پایه داستان‌های مقامات توانگران در خانه‌های بزرگ و قصرهایی زندگی می‌کردند که در بهترین جای شهر بود. (مقامه مضیریه) اختصاص محله‌ای به ثروتمندان که خواص برای زندگی در آن با یکدیگر رقابت دارند یکی از نشانه‌های شکاف طبقاتی است. در آن روزگار، افراد هر طبقه در محله ویژه خود سکونت داشتند.^(۴) داریان در خانه‌های زیبایی منزل داشتند که زیبایی آن‌ها از سلیقه و مهارت به کار رفته در ساختن-شان سخن می‌گفت و چشم‌ها و عقل‌ها را خیره می‌کرد.^(۵) البته وجود زیبایی و استحکام بناها بیش و پیش از سلیقه و مهارت سازندگان، به دینار و درهم‌های صاحبان‌شان مدیون بود. اشراف، آن اندازه برای ساخت و تزیین خانه‌هاشان هزینه می‌کردند که واژه «بسیار» برای برآورد آن ناچیز است. اگر بازرگانی این سخن را می‌شنید آن را اشتباهی بزرگ می‌پنداشت و اندوهناک نفسی می‌کشید. (مقامه مضیریه)

از مقامات چنین برمی‌آید که منزل فرد بر میزان دارایی‌اش دلالت می‌کرد از همین رو، وی می‌کوشید برتری مالی‌اش در جای جای خانه نمایان باشد. از چوبی که برای ساختن در به کار رفته بود و حلقه آویخته بر آن تا دیوارهای دهلیز و نیز اثاثیه منزل، همانند فرش‌های گسترده، خوان طعام، تشت و آبریز، دستمال دست و... (مقامه مضیریه) از همین رهگذر می‌توان فهمید تجمل‌گرایی تا چه اندازه در میان توانگران رواج داشته است. بازاری به نام سوق الطرائف^(۶) در بغداد و دیگر شهرها محل آمد و شد ثروتمندان و وابستگان آنان بود. تمایل آنان به برتری سبب می‌شد در اختیار هر چیز دقت و سواس گونه به خرج دهند و آن را از استاد آن فن طلب کنند. برای نمونه، ایشان برای خشک کردن دست و صورت به دستمال ساده اکتفا نمی‌کردند بلکه پس از اختیار پارچه مرغوب آن را برای گلدوزی به سوزن دوز می‌سپردند و یا حصیر زیر پا را در حراجی اموال به غارت رفته آل فرات فراهم می‌کردند که توسط ماهرترین حصیرباف بافته شده بود. (مقامه مضیریه) گرایش ثروتمندان به داشتن بهترین‌ها فروشندگان را وامی‌داشت که اجناس خود را گل‌چین کرده و آن را چنان بچینند که چشم اشراف را بگیرد. این نکته حتی درباره میوه فروش ساده نیز صادق است؛ همو که انواع میوه‌ها و

خرماها را مرتب چیده است و عیسی بن هشام از هر نوع میوه و خرما بهترینش را دست‌چین می‌کند. (مقامه‌آزادیه) در جامعه بدیع‌الزمان افزون بر سکونت‌گاه اشراف که از عامه مردم از هر نظر متمایز بود، لباس‌های آنان نیز از دارندگی‌شان حکایت می‌کرد. البته لباس اشراف در هر شهر متفاوت بود، ولی هر چه بود «حق قباپوشی» تنها از آن خواص بود و بس.^(۷) مرفهان جامعه که بخت، گویی تنها به آنان رو می‌آورد ردهای گل‌دوزی شده بر تن و لباس‌هایی از جنس دیبا در برداشتند (مقامه بخاریه) و سوار بر مرکب‌های تیزرو به منزل‌گاه تابستانی و یا زمستانی خود می‌رفتند. (همان و نیز مقامه مضریه) ثروتمندان تمام وقت را به افزودن سرمایه نمی‌گذرانند. آنان را تفریحی می‌بایست تا لختی از رنج به دست آوردن و نگهداری مال بیاسایند. از همین‌رو روز را به کار و شب را با ندیمان خود سپری می‌کردند. (مقامه خمیره) مجالس انس و الفت اشراف که توصیف آن در مقامات آمده است. گاه در خانه‌های آنان و گاه در تفرج‌گاه‌ها و میخانه‌های پیرامون شهر برگزار می‌شد. (مقامه خمیره و بصریه و جاحظیه) دوستان هم‌دل و همسال (و البته هم سنگ و هم طبقه)^(۸) که قلب‌هایشان از آرزو و امید مالا مال بود و در جستجوی کامروایی گرد هم می‌آمدند تا سنگینی حشمت و وقار را کنار نهاده و وقت به خوشی و شادمانی گذرانند. (مقامه بصریه) جای چنین مهمانی‌هایی با گل‌های رنگارنگ آراسته و با افروختن مشک و عنبر عطرآگین می‌شد. خوان‌هایی پاکیزه فراهم می‌گردید که غذاهای گوناگون و خوش‌رنگ و بو آنها را می‌آراست. (مقامه صیمیره) با نگاهی گذرا به غذاهایی که در مقامات از آنها یاد شده می‌توان به تنوع و تفنن هنر آشپزی در آن روزگار پی برد. غذاهایی همانند مَضیره، گوشت کباب شده، گوشت (بره یا بزغاله) تازه و پخته شده، ماهی دریایی سرخ شده، بادمجان سرخ شده، گوشت ریش ریش شده، کوفته و جوذابه (نوعی نان که به همراه گوشت در تنور پخته می‌شود). البته هر یک از خوراکی‌های یاد شده هنگام پختن با ادویه‌های گوناگون همراه می‌شد که طعم ویژه‌ای به آن می‌بخشید. (مقامه مَضیره، مَجاعیه، ساسانیه، صیمیره) افزون بر این نباید مخلفات گوناگون همانند سماق، سبزی، ترشی جات، خردل، نمک، کره گوسفندی،

خرما، شیر، آب به همراه یخ شناور در آن و انواع نان را از قلم بیندازیم. (همانجا) پس از صرف غذا نوبت خوردن پس غذا فرا می‌رسید که گونه‌های مختلف میوه و شیرینی‌جات را شامل می‌شد. (مقامه صیمریه) پس از آن نوای عود و ترانه کنیزکان خوش چهره آوازه‌خوان که شهره آفاق بودند و چشم و گردن‌شان به چشم و گردن آهو کنایه می‌زد در فضای مجلس می‌پیچید. (مقامه صیمریه و مجاعیه و جاحظیه) مَهر خمره‌ها شکسته و جام‌های شراب به چرخش درمی‌آمد. در این میان آجیلی که در مجلس باده‌گساری خورده می‌شد و «نقل» نام داشت را نباید از یاد برد. (مقامه صیمریه) همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد این‌گونه مجالس گاهی در تفرج‌گاه‌های اطراف شهر برپا می‌شد که طبیعت زیبای آن محل مناسبی برای جشن بود و اگر پیمان‌های باده تهی می‌شد به می‌خانه پناه می‌بردند که پرچم برافراشته نشان آن بود و در آن هر چه درخور می‌گساری بود از می و ساقی و مطرب می‌یافتند. (مقامه خمریه و بصریه)

از حکایت‌های بدیع‌الزمان این‌گونه برمی‌آید که اشراف، افزون بر می‌گساری و طرب در بعضی از محافل خود به مباحث ادبی نیز می‌پرداختند. (مقامه قریضیه، غیلانیه، جاحظیه، عراقیه و شعریه) در نگاه نخست به نظر می‌رسد نویسنده از انجمن‌های ادبی سخن می‌گوید تا خود فرصت هنرنمایی بیابد. زیرا در همه انجمن‌هایی که عیسی و دوستانش به شعر و شاعری می‌پردازند، ابوالفتح (و در حقیقت خود بدیع‌الزمان) به عنوان متخصص فنون ادبی ظاهر شده و نه تنها به پرسش‌های آنان پاسخ می‌گوید بلکه پرسش‌هایی مطرح می‌کند که آنان از پاسخ‌گویی باز می‌مانند. اما اگر اندکی درنگ کنیم در می‌یابیم بدیع‌الزمان از موضوعی سخن می‌گوید که تنها به محافل اشرافی اختصاص داشته است، چرا که برپایی مجالس عیش تنها ویژه طبقه خواص نبوده است. عوام نیز در جشن‌ها (متر، ۱۳۶۴، ج ۲، صص ۴۶۹-۴۵۹) و دیگر زمان‌ها آشکارا و پنهان به شادخواری رو می‌آوردند. شمار فراوان می‌خانه‌ها و کنیزکان آوازه‌خوان و نوازنده این کار را آسان می‌ساخته است. اما عوام به بحث‌های ادبی آن هم از نوع پیچیده و فنی آن، هیچ علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. با توجه به این‌که بدیع‌الزمان در سراسر زندگی خود از پهنه

خراسان، سیستان و جبال^(۹) پا را بیرون نهاده بود، آیا نمی‌توان گفت اشاره وی به گرایش توانگران به مباحث ادبی از رواج زبان عربی و افتخار به عربی دانی در میان اشراف ایران حکایت می‌کند؟ حتی اگر با توجه به مکان رویدادهای مقامات گمان کنیم که او از سراسر جهان اسلام سخن می‌گوید، باز هم می‌توان گفت در مناطقی که عوام به لهجه‌های گوناگون عربی سخن می‌گفتند پرداختن به مباحث ادبی تنها در میان اشراف مرسوم بوده است و این نشان می‌دهد عوام عرب نیز همانند عوام عجم برای درک زیبایی‌های زبان فصیح خود به آموزش نیاز داشتند. اما در جامعه‌ای که بیشتر مرامش با نداری دست به گریبان‌اند و برای برآوردن نیازهای ضروری خود در تنگنا، دیگر نمی‌توان انتظار داشت عوام در پی بالا بردن سطح زبان‌شناختی خود باشند.

از دیدگاه بدیع‌الزمان، ثروتمندان افزون بر شادخواری، در دام ناهنجاری‌های اخلاقی نیز گرفتارند. اینک، نمونه‌هایی از رفتارهای ناپسند خواص را که در مقامات از آن‌ها سخن به میان آمده است برمی‌شماریم:

۱. دورویی یکی از بارزترین ویژگی‌های اخلاقی است که در آن روزگار دامن‌گیر همه، به ویژه اشراف بوده است. بدیع‌الزمان در مقامه خمربه آشکارا به این نکته اشاره می‌کند. جمعی از ثروتمندان که راوی نیز در میانشان است سراسر شب به باده‌خواری می‌پردازند و با شنیدن اذان صبح به نمازگزاران می‌پیوندند، و حال آن که بوی باده رسوایشان می‌سازد. هرچند نمازگزاران به فرمان پیشنماز با آنان برخورد می‌کنند، باز شب دیگر راه میخانه را در پیش می‌گیرند؛ چون که این خو در جان آنان خانه کرده بوده است.

۲. بخل از دیگر ویژگی‌های ناپسند داراییان در مقامات است. درست است که ابوالفتح با توسل به انواع ترفندها، عیسی بن هشام را وامی‌دارد تا دیناری به او ببخشد، ولی در برخی مقامات می‌بینیم که عیسی از ابوالفتح ناشناس می‌خواهد تا بر خواهش خود بیفزاید تا او نیز بخشش افزون کند. آیا می‌توان گفت بدیع‌الزمان، تنها از آن رو این درخواست را از زبان عیسی بیان می‌کند تا خود مجال سخن‌وری بیشتری بیابد؟ آیا

نمی‌توان گمان کرد این درخواست از حقیقتی پنهان پرده برمی‌دارد؟ شاید نتوان در این باره با قاطعیت داوری کرد، ولی می‌توان پنداشت که بدیع‌الزمان به ثروتمندان بخیل و فرومایه‌ای اشاره می‌کند که تنها در برابر درخواست‌های لابه‌آمیز نیازمندان به آنان کمک می‌کنند و در برابر آن، انتظار سپاس و قدردانی دارند. افزون بر این در مقامه وصیت، به خوبی از ناخن خشکی برخی از بازرگانان پرده برداشته شده است. در این مقامه، بازرگانی فرزند خود را به سفر تجاری می‌فرستد و پیش از سفر به او سفارش‌هایی می‌کند. یکی از این سفارش‌ها، پرهیز از گشاده دستی است. وی معتقد است بخشندگی رباینده ثروت است و موریانه‌ای است که مال را جویده و نابود می‌کند. بازرگان کرم را که به مال دیگری می‌افزاید و از دارایی او می‌کاهد کار نادانان می‌شمارد. او حساست را بدان جا می‌رساند که میل به طعام را همانند بسوس^(۱۰) برای ثروت، بدشگون می‌داند. پدر به فرزندش سفارش می‌کند تنها به نان و نمک یا ترشی و پیاز بسنده کند و هیچ‌گاه گرد گوشت و شیرینی نگردد.^(۱۱)

۳. ثروتمندان با فرصت‌طلبی و سوءاستفاده از گرفتاری‌های دیگران بر ثروت خود می‌افزودند. برای نمونه در مقامه نیشابوریه، قاضی شهر نیشابور که طیلسانی بر دوش انداخته و عمامه به رسم اهل تسنن بسته است از صف نمازگزاران روز جمعه عبور می‌کند. عیسی بن هشام از ابوالفتح که در کنار او نشسته می‌پرسد: «او کیست؟» و پاسخ می‌شود: «وی بیدی است که تنها در پشم یتیمان می‌افتد. ملخی که تنها از کشته حرام می‌خورد. سارقی که تنها از خزانه موقوفات می‌دزدد. پهلوانی که تنها بر ضعیفان تیغ می‌کشد. گرگی که بندگان خدا را در حال رکوع و سجود می‌درد و...»^(۱۲) این اشاره ابوالفتح افزون بر نکته یادشده، از فساد خانه کرده در بخش‌های مختلف دستگاه حکومتی از جمله قضا حکایت می‌کند.^(۱۳) همچنین بازرگانی که ابوالفتح را به خوردن مضیره دعوت می‌کند برایش می‌گوید چگونه نیاز زنی را که فروشنده گردنبند مروارید بود، غنیمت شمرده و گردن‌بند را به بهای بسیار ناچیز می‌خرد و همو در سال قحط و خشک‌سالی تشتی را می‌خرد و برای مجلس ضیافت فراستان کنار می‌گذارد.^(۱۴)

فریفتن دیگران نیز از اوصاف ناپسند اشراف بوده که از فرصت‌طلبی و سودجویی آنان ریشه می‌گرفته است. در همان مقامه مضیریه، بازرگان به تفصیل شرح می‌دهد که چگونه با زیرکی فرزندان همسایه‌اش ابو سلیمان را می‌فریبد و خانه را از آن خود می‌کند. در مقامه وصیت نیز بازرگان به فرزندش سفارش می‌کند با مردم، همانند شطرنج باز رفتار کند «هر آنچه که در اختیار دارند را از چنگشان به در آرد و هر آنچه که دارد را حفظ کند.»^(۱۵) آنان در این میان افزون بر نیرنگ و افسون خود، از کسانی چون ابوالفتح که در فریب‌کاری، سرآمد بودند نیز یاری می‌جستند.^(۱۶)

۵. خودبزرگ بینی: اشراف نه تنها خود را برتر از دیگران می‌دانند بلکه بسیار مشتاق آنند که دیگران لب به ستایش آنان بکشایند. به همین سبب چاپلوسان بسیاری گردش‌شان را فراگرفته و برای سود خود پیوسته ایشان را می‌ستایند. در مقامه صیمیه، بازرگان ثروتمندی ترسیم شده است که در پی ستایش‌های اطرافیان، خود را «داناتر از عبدالله بن عباس، نکته سنج‌تر از ابونواس، گشاده دست‌تر از حاتم، دلاورتر از عمرو، زبان‌آورتر از سبحان بن وائل، زیرک‌تر از قصیر، شاعرتر از جریر و...»^(۱۷) می‌پندارد و در پی همین چاپلوسی‌ها سرکیسه می‌گشاید و دینار و درهم فراوان به پای آنان می‌ریزد و خود به خاک سیاه می‌نشیند.

۶. بدرفتاری با زیردستان از اوصافی است که در مقامه مضیریه و آشکارتر در مقامه حلوانیه به آن اشاره شده است. در مقامه اخیر، عیسی بن هشام برده خود را زیر باد ناسزا و کتک می‌گیرد زیرا در حمامی که او یافته با مشکل مواجه شده است.

۷. افزون بر آنچه گفته شد، بالیدن به دارایی در میان طبقه مرفه نیز رواج داشت به ویژه آنانی که نوکیسه بودند و به گفته بدیع‌الزمان «پس از تنگدستی به گشایش رسیده بودند.» (مقامه آزادیه). مقامه مضیریه و خودستایی‌های مرد بازرگان بر این امر گواه است. ثروت اشراف با تمام قدرتی که داشتند از گزند برکنار نبود. اتهام بزرگ‌ترین خطری است که اشراف را تهدید می‌کرد و دارایی‌شان را که مایه برازندگی‌شان بود به خطر می‌انداخت. آری در آن روزگار، طمّاعان بسیاری، به ویژه حاکمان و فرمانروایان، برای

ثروت فراوان خواص دندان تیز کرده بودند. اینان به یاری تنگ‌نظرانی که همواره به برتر از خود رشک می‌برند و بدخواهانی که آرزوی سرنگونی آنان را داشتند فرد ثروتمند را متهم می‌کردند و اموالش را مصادره می‌کردند^(۱۸). در مقامات آذربایجانی و آسودیه به این موضوع اشاره شده است. در مقامه نخست، عیسی بن هشام به دزدی و یافتن گنج متهم می‌شود. از همین رو شبانه می‌گریزد و به آذربایجان می‌رود و در مقامه آسودیه پس از اتهام به بیابان می‌رود و به اعراب چادرنشین پناه می‌برد.

افزون بر حاکمان، راهزنان نیز ثروت اشراف به ویژه بازرگانان را تهدید می‌کردند. در مقامه آرمینیه هنگامی که عیسی و همراهانش از سفر بازرگانی ارمنستان بازمی‌گشتند در راه گرفتار راهزنان می‌شوند و متاعشان به تاراج می‌رود. در این میان نباید بازماندگان ناخلف را از یاد برد. هم آنانی که با پرداختن به خوش‌گذرانی ثروت پدر را به باد می‌دهند و آرزوهایش را نقش بر آب می‌کنند. (مقامه مضیریه)

طبقه میانه:

پس از طبقه خواص، نوبت به طبقات میانی جامعه می‌رسد. جالب است که در آثار معاصر مقامات، کم‌تر نامی از طبقه میانه به میان آمده است و ما تنها شاهد رواج دو واژه «عوام» و «خواص» هستیم. بدیع‌الزمان نیز در مقامات خود مگر کوتاه و گذرا چندان به این طبقه نمی‌پردازد. از این رو، دست ما نیز در این زمینه بسته است. نویسنده، تنها از چند پیشه و سرآمدان آن یاد می‌کند که می‌توان آنان را در این طبقه جا داد. ادیبان نیز که از مواجب بگیران افراد توانگر به ویژه صاحبان مناصب حکومتی بودند در همین طبقه جا می‌گیرند. گره زندگی آنان با دست بخشنده اعیان گشوده می‌شد. از همین رو، دشواری‌های فراوان سفر را بر خود هموار می‌کردند تا به ممدوح برسند و متاع ستایش خویش بر او عرضه کنند؛ باشد که پذیرفته شود و پاداشی درخور دریافت کنند. در مقامه نیشابوریه، ابوالفتح آشکارا ممدوح خود، خلف بن احمد، را کعبه نیازمندان، مشعر گرم، بیت غنایم، قبله عطایا و منای مهمان نوازی می‌خواند.

همچنین در مقامات تمیمیه، ساریه، خلفیه، ناجمیه و ملوکیه به خلف اشاره می‌کند و وی را می‌ستاید.^(۱۹)

طبقه عوام:

بر پایه درون‌مایه‌های مقامات می‌توان افراد فرودست جامعه را به دو دسته تقسیم کرد: بردگان و آزادگان که اینان خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: صاحبان پیشه‌های پست و گدایان.

بدیع‌الزمان در دو مقامه از بردگان یاد می‌کند: مقامه مضیریه و مقامه حلوانیه. در مقامه نخست برده، نوکری خانگی است که در پی فرمان بازرگان به آوردن آب و تشت، امر او را اجابت می‌کند. مرد بازرگان او را «رومی تبار و پرورده عراق» می‌خواند. همین جمله نشان می‌دهد برده از پدر و مادر رومی متولد شده و در بغداد پرورش یافته است. سپس مالک از او می‌خواهد سر، دست، پا و دندانهای خود را بنمایاند و چرخ می‌بزند. این کارها بازار برده فروشان را به یاد می‌آورد که در آن روزگار، بسیار گرم بوده است. در مقامه‌ای دیگر، عیسی برده خود را به یافتن حمام و دلاک مناسب فرمان می‌دهد، ولی در پایان چون با مشکلاتی در حمام رو به رو می‌شود، غلام را به باد مشت و لگد و ناسزا می‌گیرد. در مقامات جز آن‌چه که گفته شد، سخن دیگری درباره بردگان به چشم نمی‌خورد، ولی همین اندک از زندگی تاریک بردگان پرده برمی‌دارد. شاید بتوان گفت کم‌عنایتی نویسنده به این قشر، از بی‌توجهی و نگاه تحقیرآمیز جامعه آن روزگار به بردگان حکایت می‌کند.^(۲۰) اگر دیگر مقامات از دست رفته را داشتیم شاید می‌توانستیم تصویر روشن‌تری از زندگی بردگان در آن روزگار ترسیم کنیم، ولی مطالب موجود، دست ما را بیش از این باز نمی‌گذارد.

همان‌گونه که گذشت، بدیع‌الزمان هنگام سخن راندن درباره طبقات پایین (غیر بردگان) به دو گروه اشاره می‌کند. آنانی که پیشه‌ای دارند و آنان که پیشه ندارند و به گدایی روآورده‌اند. نباید فراموش کرد که نویسنده مقامات، بیشتر به جامعه شهری توجه داشته است. بیشتر داستان‌های مقامات در شهر رخ می‌دهد. وی تنها در مقامات آسودیه

و نه‌دیه به بیابان‌نشینان و چادرنشینان اشاره می‌کند و در مقامات بغدادیه و موصلیه نیز داستانی را بیان می‌کند که از ساده‌دلی و زودباوری روستاییان حکایت می‌کند. بنابراین طبقات اجتماعی که از آن سخن گفتیم و می‌گوییم به جامعه شهری اختصاص دارد.

صاحبان پیشه‌هایی که در مقامات نام آن‌ها آمده است عبارتند از: کباب‌پز، حلواپز، سقاء، نقال، لوطی، نجار، حصیرباف، گورکن، سوزن‌زن، نانوا، آسیابان، باربر، دلاک، حمامی، شیرفروش، حلیم‌پز، غازچران، گازر، عصار، آشپز و بافنده. بدیع‌الزمان تنها به نام بردن این کارها بسنده می‌کند و بیش از این درباره آن‌ها شرح و توضیح نمی‌دهد. از نوشته‌های او چنین برمی‌آید که محل کار برخی از پیشه‌ها همانند کباب‌پزی، حلواپزی و سقایی بازار شهر بوده است. همچنین نقالان و لوطیان در بازار که قلب تپنده شهر است بساط می‌کردند (مقامه مکفوفیه و قریه).^(۲۱) مردم، گورکنی را شوم می‌دانستند و کارهایی همانند دلاکی و بافندگی را نمی‌پسندیدند. در مقامه دیناریه دو گدا در میان دشنام‌هایی که نثار یکدیگر می‌کنند همدیگر را حجام و بافنده می‌خوانند. در مقامه آرمینیه شیرفروش می‌خواهد شیرهایش را دور بریزد، چون در می‌یابد ابوالفتح که انگشت در ظرف شیر چرخانده، حجام است.^(۲۲)

در کنار گروه فوق با افرادی رو به رو می‌شویم که منبع درآمد مشخصی ندارند تا با آن روزگار بگذرانند و به در یوزگی رو آورده‌اند. پیش از پرداختن به ریزه‌کاری‌ها باید یادآور شویم که اینان خود دو دسته‌اند: کسانی که به راستی، زیر فشار فقر و نیازمندی دست به گدایی دراز کرده‌اند و دیگر آنانی که به تنگدستی وانمود می‌کنند و از سر تن‌پروری و بی‌عاری این کار را در پیش گرفته‌اند. قهرمان مقامات از دسته دوم است. او خود بارها و بارها به این امر اعتراف می‌کند. برای نمونه در مقامه کوفیه، ابوالفتح می‌گوید توانگر و بی‌نیاز است، آن‌چنان که اگر بخواهد می‌تواند سقف‌هایی زرین داشته باشد. در مقامه آذربایجانیه هم وی از عیسی بن هشام می‌خواهد که او را برای گدایی نکوهش نکند؛ چرا که طعم شیرین گدایی به کام او خوش آمده است. با وجود این، ما توصیفات مرتبط با ابوالفتح را چونان توصیف تهی‌دستان واقعی می‌پذیریم. زیرا

فرد نیرنگ‌باز نیز باید خود را همانند تهیدست راستین نشان دهد تا ترحم دیگران را برانگیزد و از این راه، آنان را سرکیسه کند. بنابراین مطالب مرتبط با مستمندترین افراد فرودست جامعه، یعنی گدایان، را با تکیه بر اوصاف ابوالفتح بررسی می‌کنیم.

اینان کسانی هستند که روزگار با آنان نامهربانی‌ها کرده و جز گرفتاری، بهره‌ای نبرده‌اند. بیشتر لباسی کهنه از پشم بر تن دارند، هرچند گاهی عریان می‌مانند و برای محافظت خویش در برابر سرما و گرما هیچ ندارند. (مقامه بخاریه) آنان در پی گمشده‌شان، تکه نان، خانه به خانه می‌گردند و از شر دشمن‌شان، گرسنگی، به آدمهای دست و دل باز پناه می‌برند. اگرچه درنگ آنان چندان طول نمی‌کشد (مقامه کوفیه)، اما در همین مدت کم با چشم حقارت در آنان نگریسته می‌شود و سگ‌ها در پی‌شان پارس می‌کنند و پس از رفتن آنان خانه‌ها روفته می‌شود تا اثری از ایشان برجا نماند. (همان) بیشتر سرپناهی ندارند و اگر خانه محقری دارند نمی‌توان آن را خانه نامید. زیرا از بس، کوچک است که گویی بیش از یک وجب نیست و در آن از اثاث خانه جز دیگری کوچک چیز دیگری یافت نمی‌شود. (مقامه مکفوفیه)

گاهی تهی‌دستان از سرنداری ناچار می‌شدند زن و فرزندان خود را تنها رها کنند و در پی لقمه‌ای نان بار سفر ببندند (مقامه جرجانیه، قریضیه و بصریه)، البته در صورتی که همسران‌شان به آنان پشت نکرده و مهریه خود (و جدایی از آنان) را نخواهند. (مقامه مکفوفیه) نیازمندان زیر بار سنگین قرض کمر خم کرده بودند. از همین رو ناگزیر نه تنها خود بلکه زن و فرزندان‌شان نیز به گدایی رو می‌آوردند. (مقامه آزادیه) آنان برای رفع نیازمندی خود زمان و مکان نمی‌شناختند. شب و روز، شهر و روستا و بیابان برایشان یکی بود؛ اگرچه گاهی جز پاره‌های سنگ چیزی بهره‌شان نمی‌شد. (مقامه کوفیه). نداری چنان گرد اندوه بر چهره‌شان نشانده و سختی‌های روزگار ریشه شادابی را در وجودشان خشکانده و بیماری قامت‌شان را خمانده است که جز به چشم تحقیر در آنان نگریسته نمی‌شد. افزون بر آن، لباس‌های کهنه و ظاهر ژولیده و آلوده‌شان بر چندش بیننده می‌افزود. (مقامه شیرازیه) گویا استفاده از حمام‌هایی که شمار فراوان و توصیف

زیبایی آن‌ها در کتاب‌های تاریخ حیرت‌انگیز چندان کم هزینه نبوده است. برای همین در مقامه ساسانیه فردی از خاندان ساسان جدا از خوراک و نوشیدنی، پیراهن و بالاپوش و دستار و کفش، وسایل حمام هم می‌خواهد.^(۲۳) آری بیشتر جامعه، کم‌ترین چیزها را نداشتند. حال آن‌که ثروتمندان اندک جامعه در آسایش غوطه می‌خوردند. بی‌گمان، شکاف طبقاتی از این دست تأثیرات نامطلوب فراوانی بر جا می‌نهد که رواج‌گذاری یکی از آنان است. از این پس می‌کوشیم پیامدهای ناخوشایند تضاد طبقاتی در میان تهی‌دستان را با مراجعه به مقامات بدیع‌الزمان برشماریم.

پیامدهای تضاد طبقاتی:

۱. گسترش‌گذاری: همان‌طور که گذشت مستمندانی که راه به جایی نبردند به در یوزگی رو آوردند تا از این راه، روزگار بگذرانند. شاید پدیده‌گذاری در هر جامعه‌ای طبیعی باشد، ولی در شرایطی که تضاد طبقاتی بسیار می‌شود، به گونه‌ای که توانگران هر روز دارا تر شده و نیازمندان هر روز تهی‌دست‌تر، بی‌تردید افراد بیشتری به‌گذاری رو می‌آورند و حضور گدایان در جامعه تا آن‌جا چشمگیر می‌شود که موضوع کتابی ادبی چون مقامات می‌گردد.^(۲۴) پیش از این گفتیم که برخی خود را به ناداری می‌زدند و به گدایان می‌پیوستند. این گدانمایان با نیرنگ‌های فراوان، خود را همانند نیازمندان راستین جلوه می‌دادند و دل‌سوزی دیگران را برمی‌انگیختند.

در اینجا پرسشی به ذهن می‌رسد: چرا افرادی حاضر می‌شدند به این مایه از فرومایگی تن دهند و گدایی را پیشه خود سازند؟ ابوالفتح اسکندری که خود با این گروه همساز است به این پرسش پاسخ می‌دهد. وی باور دارد که انسان پیش از فرا رسیدن پیری و ناتوانی باید برای خود توشه‌ای برگیرد. (مقامه بغدادیه) او به این باور جامعه عمل پوشانده و اعتراف می‌کند که طلای فراوان دارد، ولی باز بر مرکب فرومایگی می‌تازد. او روزگار را پست و فرومایه می‌شمارد و باور دارد با روزگاری که دون‌پرور است باید رفتاری پست داشت. (مقامه حمدانیه، مجاعیه و قردیه) از دیدگاه وی زمانه، دارندگی را برازنده نادانان (فریبکاران) می‌داند پس باید خرد و اندیشه (خیر و نیکی) را

که دیگر راه به جایی نمی‌برد کنار نهاد و دست به دامان نیرنگ شد. (مقامه ساسانیه) ابوالفتح سوءاستفاده از غفلت مردم را جایز می‌شمارد. زیرا آنان را درازگوشانی می‌داند که فریب دادن‌شان، کاری روا و پسندیده است. (مقامه اصفهانیه)

۲. گسترش نومیدی و نگاه بدبینانه: چندان دور از انتظار نیست افرادی که طعم تلخ فقر و بی‌برگی را چشیده‌اند و زندگی مرفه و پرتجمل ثروتمندان را می‌بینند به ناامیدی و سیاه‌بینی دچار شوند. زیرا از یک سو داشتن حداقل زندگی متوسط را حق خود می‌دانند و از سوی دیگر راهی برای رسیدن به آن نمی‌یابند. در نتیجه، اشراف را دزدان حقوق خود می‌بینند و چون قادر به ستاندن حق خود نیستند ناامیدانه روزگار را سرزنش می‌کنند. ابوالفتح در ابیات پایانی بیشتر مقامات، از زمانه گلایه می‌کند و زبان به سرزنش آن می‌گشاید که نگاه سیاه او را نشان می‌دهد. در نخستین مقامه (قریضیه) نومیدی آن‌چنان در جان ابوالفتح ریشه دوانده است که اندیشه خودکشی به ذهنش می‌رسد، ولی نگاه منتظر همسر و فرزندانش او را از این کار باز می‌دارد.

۳. مقصر دانستن جامعه: گاه افراد تهی‌دست برای برآوردن نیازهای خود به کارهای نادرست همانند دزدی، فریب دیگران و... دست می‌زنند. آنان خود را گناه‌کار نمی‌دانند و باور دارند شرایط حاکم ایشان را به این سو رانده است. به دیگر سخن جامعه را مسؤول کار اشتباه خود می‌دانند. آن هنگام که عیسی بن هشام، ابوالفتح را به سبب نیرنگ بازی‌اش سرزنش می‌کند او در مقام دفاع، روزگار را مسؤول می‌داند و می‌گوید روزگار پست، فرومایه پرور است و از همین رو او ناچار به فرومایگی رو آورده است. (مقامه قریضیه، آزادیه و مکفوفیه)

۴. گسترش فساد: پیش از این به گوشه‌ای از مجالس عیش اعیان اشاره کردیم و گفتیم که فساد تنها در میان ثروتمندان رخنه نکرده بود، بلکه شاید بیش از آنان در میان قشر تهی‌دست جامعه، خانه داشت. برای نمونه، باده خواری تنها کار طبقه خواص نبود. فرودستان نیز به نوشیدنش رو می‌آوردند و آن را «پادزهر شرنگ روزگار» می‌دانستند. وسیله‌ای برای فراموش کردن زندگی نکبت بارشان و رهایی موقت از آن. افزون بر

این، آنان برای برآوردن نیازهای خود به انواع جرایم، به ویژه دزدی تن درمی‌دادند. در مقامه رصافیه، عیسی بن هشام که روانه دارالخلافه بود از گرمای بسیار به مسجد زیبایی پناه می‌برد. در آنجا گروهی را می‌بیند که درباره زیبایی سقف مسجد و ستون‌هایش گفت و گو می‌کنند و در پایان سخنان به سارقان و شیوه‌های دزدی می‌پردازند. ایشان از هفتاد و یک شیوه دزدی نام می‌برند! این رقم از رواج دزدی در جامعه آن دوران حکایت می‌کند. افزون بر این مقامه، در کتاب‌های تاریخی داستان‌های شگفتی، درباره ترفندهای دزدان آمده است که مایه شگفتی خواننده می‌شود.^(۲۵) این نکته در کنار اشاره به اکثریت جامعه از ناکارآمدی دستگاه امنیتی نیز حکایت می‌کند.^(۲۶)

۵. رواج نیرنگ و فریب: گسترش نیرنگ را می‌توان زیرشاخه مورد بالا به‌شمار آورد؛ ولی جداگانه به آن اشاره کردیم، چون موضوع بیشتر داستان‌های مقامات حول محور نیرنگ می‌چرخد.^(۲۷) ابوالفتح همواره در این اندیشه است که اکنون چه لباسی به تن کند و با چرخش روزگار چه نقابی به چهره زند. او خود را «ابوقلمون»^(۲۸) می‌نامد که هر روز به رنگی درمی‌آید و برای رسیدن به هدف خود، در روزگار سراسر دروغ، هر نیرنگی را جایز می‌شمارد. وی یک روز پیرمردی نابینا است که در بازار گدایی می‌کند (مقامه مکفوفیه). روز دیگر، مسافری غریب و در راه مانده است که شبانه در خانه را می‌کوبد (مقامه کوفیه) روز دیگر، مردی سوار بر کشتی که تعویذ غرق نشدن دارد (مقامه حرزیه). آنچه در این میان جلب توجه می‌کند وانمود او به دین‌داری برای عوام فریبی است. از دو مقامه، بوی تدین دروغین ابوالفتح به مشام می‌رسد: مقامه اصفهانیه و خمربه. در مقامه اول، زمان حرکت عیسی بن هشام از اصفهان به سوی ری با اذان صبح هم‌زمان می‌شود و او از باب تبرک و توسل تصمیم می‌گیرد نماز را به جماعت بخواند و به کاروانیان بپیوندد، اما امام جماعت با تفصیلی که شرح آن در مقامه آمده است نماز را به درازا می‌کشد تا آنجا که عیسی از پیوستن به همسفرانش ناامید می‌شود. پس از پایان نماز، امام جماعت، نمازگزاران را به دوستی صحابه و جماعت قسم می‌دهد که ساعتی به سخنانش گوش دهند. وی می‌گوید که در شب قبل، پیامبر

(ص) را به خواب دیده است که دعایی به او آموخته و از او خواسته است که به امتش بیاموزد. او نیز با زعفران و مشک و دیگر معطرات آن را بر کاغذ نوشته است و هر که این دعا را بخواند باید آن را بخرد. او با این ترفند، پول هنگفتی به جیب می‌زند. امام جماعت کسی نیست جز ابوالفتح اسکندری. در مقامه خمربه ابوالفتح پیشنهاد مسجد و نوازنده میخانه است. ابوالفتح خود در آخرین بیت مقامه مارستانیه، اعتراف می‌کند که در دیر به لباس راهب و در مسجد به جامه پیشنهاد پرهیزکار درمی‌آید. بی‌گمان در جامعه‌ای که دین‌داران در آن از جایگاه ویژه برخوردارند، تظاهر به دینداری و ریاکاری یکی از راه‌های رسیدن به اهداف است.

۶. انتساب‌های دروغین: در چند مقامه ابوالفتح ادعا می‌کند که از خاندانی اصیل و پاک گوهر است و بازی روزگار او را به این ورطه کشانده و تا پیش از این از رفاه و آسایش برخوردار بوده است.^(۲۹) زمانی که عیسی او را سرزنش می‌کند وی می‌پذیرد انتساب‌هایش، همه دروغین است. ابوالفتح صبح هنگام خود را عرب و هنگام غروب خود را نبطی می‌خواند. (مقامه بلخیه) او به هیچ قوم یا نژاد معینی پایبند نیست. این شرایط است که اصل و نسبش را تعیین می‌کند. افزون بر این ابوالفتح هنگام ستودن بخشندگان بر اصالت آنان تأکید می‌ورزد. از این تأکید در می‌یابیم خاندان فرد و اصالت آن برای وی جایگاه اجتماعی به ارمغان می‌آورده است. از همین رو بسیاری در طول تاریخ برای خود انتساب‌های ساختگی دست و پا می‌کرده‌اند. موضوع خاندان و پیشینه درخشان آن تا به آنجا اهمیت داشته که به یکی از ملاک‌های ازدواج بزرگان تبدیل می‌شود. (مقامه غیلانیه)

۷. چاپلوس پروری: آشکار است آنانی که بدست توانگران چشم طمع دوخته‌اند چاپلوسی را کارآمدترین شیوه تأثیرگذاری می‌دانستند. بارزترین نمونه تمجیدهای غلوآمیز این افراد را در مقامه صیمریه می‌توان یافت. افزون بر آن، تمایل اعیان به شنیدن ستایش به این امر دامن می‌زد. جمله «زِدْنَا سَوْأَلًا نَزِدُكَ نَوَالًا» بیش از هر چیزی این حقیقت نهفته را نمایان می‌کند. (مقامه کوفیه)

۸. سرخوردگی: نمی‌توان انتظار داشت افرادی که در دشوارترین شرایط بسر می‌برند و به خوارترین کارها تن درمی‌دهند تا لقمه نانی به دست آرند و شکم خود را سیر کنند روان‌شان از هرگونه عقده و کینه، تهی باشد. آنان در برابر تیر نگاه‌های دیگران، احساس شرمساری می‌کنند. شاید نقابی که ابوالفتح در مقامه آزادیه بر چهره زده و زن و فرزاندنش را در کنار گرفته، از احساس خجالت او نشان داشته باشد. حتی اگر درباره ابوالفتح بتوان گفت که او نقاب زده تا رازش فاش نشود، این سخن درباره تهی‌دستان واقعی که به گدایی ناچار شده‌اند صادق نیست هم آنانی که دغدغه‌های فکری خواب را از چشم‌شان ربوده بود و شب هنگام نیز نمی‌توانستند از اندیشیدن به زندگی سراسر خواری، رهایی یابند. (مقامه قریضیه) آنان در وجود خود توانایی‌های گوناگون سراغ دارند اما زمینه‌ای برای عرضه آن نمی‌یابند. از همین رو، روزگار را نکوهش می‌کنند که دارایی و مال را تنها در اختیار بی‌کفایتان قرار می‌دهد و اکنون که نمی‌تواند در راه درست از توانایی‌های خود بهره بگیرند آن را در راه نادرست به‌کار می‌گیرند و با فریفتن ثروتمندان و یا دزدی اموالشان، به گمان خود، از آنان انتقام می‌گیرند و به گوشه‌ای از حق خود دست می‌یابند.

۹. فقر فرهنگی: آموختن بسیاری از نکته‌های ظریف اخلاقی و پایبندی به آن با غنای مالی ارتباط تنگاتنگ دارد. آن‌گاه که انسان در برآوردن نیازهای اولیه همانند خوراک، پوشاک و سرپناه، ناتوان است نمی‌تواند به نیازهای ثانوی که مسائل اخلاقی، فرهنگی است بیندیشد. گمان می‌شود مقامه دیناریه به این درون‌مایه نظر دارد. عیسی بن هشام نذر می‌کند یک دینار به نیازمندترین فرد بغداد بدهد. ابوالفتح را به او معرفی می‌کنند. وی ابوالفتح را در میان گدایان می‌یابد. او سراغ گداترین را از آنان می‌گیرد. در این هنگام ابوالفتح و فرد دیگری ادعای مهارت در گدایی می‌کنند. سپس برای اثبات صحت ادعای خود به یکدیگر ناسزا می‌دهند. هر دو در مسابقه دشنام دهی پیروز می‌شوند و عیسی سکه را در میان آن دو رها می‌کند تا خود، هرچه می‌خواهند بکنند!

۱۰. قربانی شدن دانش و ادب در پای ثروت: برگ برنده ابوالفتح در فریبکاری‌هایش زبان شیوای اوست. این سخن بلیغ و دانش ادبی فراوان اوست که عیسی و همراهانش را بر سر وجد می‌آورد، تا آنجا که دست به بخشش می‌گشایند. در مقامه ساسانیه، فرزندان ساسان، همان ادیبان گدایی هستند که در قالب شعر، خواسته خود را مطرح می‌کنند. چرا ادیبانی همانند ابوالفتح که گاه دانش او عیسی را شگفت‌زده می‌کند باید متاع خویش را در بازار توانگران عرضه کنند؟ در جامعه‌ای که شمشیر ثروت برای برطرف کردن نیازها از سلاح دانش و ادب برنده‌تر است، طبیعی است که عالمان و ادیبان، پیشانی بر آستان اشراف بسایند و به خدمت آنان درآیند. دانشمند یا ادیب ناچار است نخست نیازهای اقتصادی‌اش را برآورد تا با خاطری آسوده، به امور علمی و ادبی پردازد، اما هنگامی جامعه برای برداشتن موانع فعالیت‌هایش و در رأس همه، نیازهای مالی‌اش گام بر نمی‌دارد او ناچار است با سرمایه علم و ادب خود این کار را انجام دهد. ایراد کار در آنجاست که خواه ناخواه در پاره‌ای موارد فرآورده‌های علمی و ادبی نمی‌تواند بی‌طرفانه و صادقانه باشد. به عبارت دیگر، دانشمند یا ادیب ناگزیر است خواسته‌های پشتیبان خود را در نظر بگیرد تا همواره پشتیبانی‌اش را همراه داشته باشد.

نتیجه‌گیری:

اکنون پس از بررسی‌های انجام گرفته بهتر می‌توان درباره ارزش اجتماعی کتاب مقامات قضاوت کرد. درست است که بدیع‌الزمان با اختیار زبان پرتکلف و تصنع، از عامه مردم فاصله گرفته است، اما در این ارتباط نمی‌توان بر او خرده گرفت. فرهیختگان آن روزگار، مخاطبان بدیع‌الزمان، قلمی آکنده از تکلف را می‌پسندیدند. از همین رو ما پوسته (زبان) را شکافته و پس از پرداختن به هسته درون آن (موضوع)، دریافتیم ارزش اجتماعی کتاب، بسیار بیش از آن است که می‌پنداشتیم. زیرا کتاب از آغاز تا پایان (به جز مواردی چند) به فرودست‌ترین افراد جامعه، یعنی گدایان می‌پردازد و از اوضاع نابسامان مادی و معنوی آنان سخن می‌گوید. نویسنده در کنار گدایان از قطب مخالف

آنان، یعنی ثروتمندان نیز یاد کرده است. این‌گونه با مقایسهٔ مطالب مرتبط با این دو گروه می‌توان به عمق شکاف طبقاتی جامعه در آن روزگار و تأثیرات نامطلوب آن بر اقشار محروم پی برد.

ارزش حقیقی مقامات، زمانی برایمان آشکار شد که دیگر کتب تاریخی، جغرافیایی و سفرنامه‌ها^(۳۰) را بررسی کردیم و شگفت‌زده دریافتیم که هیچ اثری از افراد تهی‌دست در برخی از آن‌ها به چشم نمی‌خورد. اگر گاهی نیز نویسنده به ناچار و آن هم در لابه‌لای رویدادها به ایشان اشاره کرده است بوی تند تحقیر و اهانت از آن به مشام می‌رسد. زیرا «افراد پست»، «شورش طلبان»، «ساکنان حمام‌ها»، «دست فروشان دوره گرد»، «برهنگان»، «زندانیان»، «اوباش»، «فرومایگان»، «دزدان»، «کارگران بازار» و در محترمانه‌ترین حالت «ناس»، تعبیری هستند که به تودهٔ مردم اشاره می‌کند. در مقابل اشراف «اهل صلاح» هستند و «اهل ستر». اینجاست که اهمیت کتاب مقامات و ارزش کار بدیع‌الزمان آشکار می‌شود. او به عنوان ادیبی واقع‌گرا با عینک نقادی بر چشم به میان توده مردم آمده است و در اثری مستقل به توصیف اندیشه‌ها و کردار افرادی پرداخته که بیشتر نویسندگان قلم خود به یاد آنان آلوده و خاطر خویش پریشان نمی‌کردند. او همانند طبیعی است که در پی یافتن ریشهٔ بیماری، نخست، با دقت فراوان نشانه‌های آن را دنبال می‌کند و به دقت آن را توصیف می‌کند. هرچند نویسنده در این کتاب به طرح مسأله بسنده کرده و راه‌کاری برای ریشه‌کن کردن مشکلات جامعه بدست نداده است، ولی این نکته از ارزش کار او نمی‌کاهد. بنابراین اگر وی از نیرنگ‌های ابوالفتح اسکندری یاد می‌کند نباید گمان کرد او مخاطب را به، کاریست این فریب‌ها تشویق می‌کند، نوشتن از نیرنگ و افسون، گونه‌ای اعتراض به وجود آنان است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. نویسندگانی همانند محمود غناوی الزهیری در کتاب «الأدب فی ظل بنی بویه»، محمود تیمور در کتاب «نشوء القصة و تطورها» و انیس المقدسی در «تطور الأسالیب النثرية» بخشی از اثر خود را به مقامات اختصاص داده‌اند و مولفان دیگری همچون عبده حسن الزیات در کتاب «موازنة بین مقامات

البدیع و مقامات الحریری»، علیرضا ذکاوتی قراگوزلو در «بدیع الزمان همدانی و مقامات نویسی» و فارس ابراهیمی حریری در «مقامه نویسی در ادبیات فارسی و تأثیر مقامات عربی در آن» اثر خود را به صورت کامل به مقامات اختصاص داده‌اند. افزون بر این کتاب‌ها، می‌توان از مقالاتی چند در این زمینه یاد کرد، از جمله مقاله عبدالرحیم حقدادی با عنوان «بحشی در چگونگی پیدایش مقامات در ادب عربی»، «بررسی مقامات ابوالقاسم حریری» به کوشش حسن مجیدی و فیروز حریرچی و «دراسة تطبیقیة فی إنشاء المقامات بین الهمدانی و الحریری و الزمخشری فی إطار القیاس و خاصية التنوع بین المفردات» اثر حسین قدمی و...

۲. ابن اثیر در کتاب خود «الکامل فی التاریخ» به شورش عامه در پی گرانی روزافزون و غارت بازار اشاره می‌کند. (۱۷۰/۶) و نیز ابن مسکویه در «تجارب الأمم» از معترضانی سخن می‌گوید که به سبب گرانی بسیار، روز جمعه در مسجد آدینه بغداد گرد آمدند، نماز جماعت را در رکعت دوم شکستند و منبر خطیب را شکستند. (۷۳/۱).

۳. ابو عبدالله مقدسی درباره شدت آتش سوزی در بازار عدن می‌گوید: ... ولی آتش سوزی بسیار است. آدمی شب را ثروتمند می‌خسبد و بامداد بی‌نوا برمی‌خیزد. (ص ۸۵)

۴. در مقابل کلام بدیع الزمان که در مقامه قریضیه به محله مختص بازرگانان اشاره می‌کند، می‌توان از سخن مقدسی یاد کرد که از محله بافندگان یاد می‌کند. (ص ۲۲) بعدها خواهیم گفت که بافندگان از پست‌ترین طبقات اجتماع محسوب می‌شدند. علاوه بر این مقدسی در توصیف کازرون می‌گوید: «بیشتر خانه‌ها به همراه جامع بر تپه‌ای است که باید از آن بالا روند. (اما) بازار و کاخ‌های بازرگانان در پایین آن است.» (همان، ص ۳۳۱) توصیف مذکور بر تمایز منزل افراد دلالت می‌کند.

۵. در کتاب‌های تاریخی توصیفاتی درباره خانه‌های اشراف به چشم می‌خورد از جمله مسعودی در کتاب خود «مروج الذهب و معادن الجواهر» به نقل از عبدالله قمی بخشی از خانه محمد بن نصر بن منصور، پدر علی بن محمد بن بسام شاعر را توصیف می‌کند. عبدالله که در یک روز سرد زمستانی به نزد او رفته در تالار وسیعی قدم می‌گذارد که دیوار آن را با گل سرخ ارمنی اندوده بودند و درخشش بسیار داشت، در میان آن اجاقی مدور به اندازه دو ذراع در ده ذراع بود که آتش در آن زبانه می‌کشید. کف تالار با دیبای سرخ مفروش بود. وی می‌گوید روز دیگر به نزد او رفته او در جای دیگر از خانه‌اش بسر می‌برد که روی برکه آبی ساخته شده بود و بالای آن ایوانی قرار داشت که بر باغ و جایگاه آهوان و آشیانه قمریان و امثال آن مشرف بود. پس از این، نویسنده جزئیات پذیرایی (نوشیدنی، طعام، میوه) را بیان می‌کند که بسیار مفصل است. (۶۶۸/۵)

۶. بازاری که در آن اجناس لوکس و گران قیمت فروخته می‌شد.

۷. در هر منطقه افراد بر اساس پیشه و جایگاه اجتماعی لباس مخصوص به خود را می‌پوشیدند. برای نمونه مقدسی می‌گوید در شیراز برخلاف دیگر مناطق ارزش و اعتبار *دراعه پوشان* (کاتبان) بیش از *طیلسان پوشان* (قاضیان) است و از همین رو حتی حجامتگر و گدا و جولاهی نیز طیلسان به تن می‌کنند. (ص ۳۳۴). اصطلاح *قبا پوشی* که در متن آمده از کتاب «*تجارب الأمم*» تألیف ابن مسکویه رازی گرفته شده است. وی در ماجرای عزل ابن بقیه وزیر می‌گوید که او می‌خواهد پس از عزل، حق *قبا پوشی* را از او سلب نکنند. این اشاره نشان می‌دهد تنها افراد خاصی می‌توانستند *قبا* دربرداشته باشند. (۳۴۶/۲).

۸. در کتاب «*مروج الذهب*» خیاطی دربارهٔ ندیمان بازرگانی می‌گوید: «او جز با تاجرانی نظیر خود هم‌شینی نمی‌کند.» (۶۳۵/۴). این اشاره ظریف حکایت از آن دارد که اشراف در اختیار دوستان به طبقهٔ اجتماعی آنان اهمیت می‌دادند.

۹. جبال جمع عربی لغت جبل (کوهستان یا تپه) بر منطقه‌ای اطلاق می‌شده که به آن عراق عجم هم گفته می‌شد. این نام از آن رو انتخاب شد تا از عراق عرب (عراق فعلی) - در جنوب بین‌النهرین تمایز داده شود. دلیل این نام‌گذاری، کوهستان‌های آن - جز در ناحیه شمال شرقی اش - است. جبال از شرق به صحرای بزرگ خراسان، از جنوب خوزستان، از جنوب شرق استان فارس، از جنوب غرب عراق عرب، در شمال غرب آذربایجان و در شمال هم رشته کوه‌های البرز محدود شده است. مرزهای جبال به خوبی مشخص نشده و به طور مکرر تغییر می‌کرده است.

۱۰. وی دختر منقذ تمیمی و خالهٔ جساس بن مره بکری بود. پس از آن‌که کلیب بن وائل شترش را می‌کشد او جساس را به یاری طلبیده و او نیز کلیب را می‌کشد و بدین ترتیب آتش جنگ میان دو قبیله برافروخته می‌شود.

۱۱. «فایاک و إیاهما الکرّم و القرم. إنّ الکرّم أسرع فی المال من السوس و إنّ القرم أشأمّ من البسوس... و علیک بالخبز و الملح و لک فی الخلّ و البصل رخصه ما لم تدمهما و لم تجمع بینهما و اللحم لحمک و ما أراک تأکله و الحلو طعام من لایبالی علیّ أیّ جنین یقع.» (الهمدانی، ص ۲۱۵)

۱۲. «هذا سوس لایقع إلا فی صوف الأیتام و جراد لایسقط إلا علی زرع الحرام و لصّ لاینقب إلا خزانه الأوقاف و کردی لایغیر إلا علی الضعاف و ذنب لایفترس عباد الله إلا بین الركوع و السجود...» (الهمدانی، ص ۲۰۸)

۱۳. مسعودی دربارهٔ ابراهیم بن جابر قاضی حلب می‌گوید که او را پیش از عهده‌دار شدن مقام قضاوت در بغداد دیده که گرفتار فقر بود و آن را بر ثروت و بی‌نیازی ترجیح می‌داد و حریمان به دنیا را مذمت می‌کرد و در این باره از علی (ع) نقل می‌کرد: «... هرچه که بیش از خوراک خود به دست

آری امانت دار آن هستی.» همین شخص بعدها اسب مرغوب سوار می‌شد و برای زنش چهل جامه شوشتری و قصب و مانند آن به خیاط می‌داد و مال بسیار به میراث گذاشت. (۶۵۳/۵)

۱۴. زمانی می‌توانیم به عمق فرصت‌طلبی بازرگان و قبح عملش پی ببریم که از اوضاع عامه محروم جامعه در سالهای قحط و خشک‌سالی و در پی آن افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها باخبر باشیم. به گواهی تاریخ مردم در آن ایام علف می‌خوردند و یا بدتر از آن به دنبال افزایش شمار مردگان که دیگر به دفن آنان نمی‌رسیدند و سگها اجساد مردگان را می‌دریدند. در همین ایام پاسبانان زنی را گردن زدند که پسری را دزدیده، در تنور انداخته و سرخ کرده بود. برخی از گوشت او را خورده بود که وی را دستگیر کردند. (۹۵/۲) در همین سالها بسیاری خانه و زمین خود را با چند قرص نان معاوضه کردند.

۱۵. «ثم کن مع الناس کلاعب الشطرنج خذ کل ما معهم و احفظ کل ما معک.» (الهمدانی، ص ۲۱۷)

۱۶. داستان مقامه موصلیه و ارمیه که در آن عیسی بازرگان با ابوالفتح نیرنگ باز همراه است شاید اشاره‌ای به همین نکته باشد. همچنین در مقامه ساریه بدیع الزمان به وجود رابطه میان ابوالفتح و والی ساری اشاره می‌کند. در عالم واقعیت نیز اشراف برای رسیدن به اهدافشان از حضور همان افرادی که به دیده تحقیر در آنان می‌نگریستند یاری می‌گرفتند. حسین بن قاسم معروف به *ابو جمال* وزیر مقتدر بالله عباسی در راه رسیدن به این مقام از مردی شیاد به نام دانیالی یاری می‌گیرد. او دست نوشته‌هایی که نه‌نما ساخته و ادعا می‌کرد این دست نوشته‌ها از دوران باستان بر جای مانده و پیش‌گویی‌های دانیال نبی را در بردارد. جزئیات ترفند دانیالی و چگونگی تأثیرگذاری او بر مقتدر در کتب تاریخ آمده است. (ابن مسکویه ۲۱۵/۱-۲۱۷. ن. ک. ابن اثیر، ۶۷۰/۷)

۱۷. «أقل من عبدالله بن عباس و أطرف من أبی نواس و أسخی من حاتم و أشجع من عمرو و أبلغ من سحبان بن وائل و أدهی من قصیر و أشعر من جریر.» (الهمدانی، ص ۲۱۹)

۱۸. ابن مسکویه در جای جای کتاب «تجارب الأمم» به مصادره اموال خواص اشاره می‌کند.

۱۹. چهره‌ای که تاریخ از خلف بن احمد ترسیم می‌کند با تصویری که بدیع الزمان از او بدست می‌دهد تفاوت بسیار دارد. در تاریخ، او خون‌خواری است که دو پسرش، عمرو و طاهر، را به دست خود کشته، پیکر آنان را شسته و بر آن نماز می‌گزارد. (ابن اثیر، ۱۸/۸ و ۴۵۲/۷) افزون بر این قاضی ابویوسف، قاضی سرشناس و معتمد سیستان، قربانی دسیسه‌چینی او می‌شود. زیرا خلف به ظاهر از لشکرکشی خود به کرمان اظهار ندامت می‌کند و قاضی ابویوسف را برای پوزش طلبی به نزد استاد هرمز، حاکم کرمان، می‌فرستد. اما به فرد همراه قاضی می‌سپارد پس از رسیدن به کرمان او را مسموم کند و به سیستان بازگردد و بگوید حکمران کرمان قاضی را مسموم کرده است. پس از عملی شدن توطئه، خلف ناله و گریه آغاز کرده و در میان مردم بانگ زد که *باید کرمان را فروستاندن و کین ابویوسف کشیدن.* (همان)

۲۰. در آن دوران اهانت به غلامان به یکی از سرگرمی‌های عوام تبدیل شده بود. آنان زمانی که غلامی را در کوچه می‌دیدند به آواز بلند می‌خواندند: «آی عقیق! آب بریز و آرد بیفشان! ای عاق! ای صاحب ساق دراز!» (مسعودی، ۶۵۱/۵. ن.ک: طبری، ۶۱۹/۵)

۲۱. در دو مقامه مذکور علاوه بر حرفه نقالی و میمون رقصانی با بخشی از سرگرمی‌های عامه در آن دوران آشنا می‌شویم. افزون بر این دو می‌توانیم با بررسی کتاب‌های تاریخی ردپایی از تفریح‌های عوام بیابیم. مسعودی در تاریخ خود از مردی یاد می‌کند که در کوچه‌ها برای مردم اقسام نادره، خبر و قصه مضحک نقل می‌کرد و به نام *ابن مغازلی* معروف بود. (مسعودی، ۶۴۷/۵) در میان هدیه‌هایی که از سوی عمرو بن لیث برای معتضد، خلیفه عباسی، فرستاده شده بود بتی بود رویین به شکل زنی که چهار دست داشت و دو حمایل نقره مرصع به جواهر سرخ و سپید بر آن آویخته بود. این مجسمه بر گاو بود به اندازه طبیعی. مردم سه روز اجازه یافتند به تماشای این مجسمه بیایند. آنان مجسمه مذکور را *شغل* نامیدند؛ چرا که در آن سه روز از کار خود وامانده و به تماشای آن مشغول بودند. (همان، ۶۳۹/۵) ابن اثیر در «الکامل» می‌گوید مردم برای دیدن رژه سپاهیان از سپیده دم جلوی کاخ خلیفه گردآمده بودند. همه پیاده روه‌ها، گذرگاه‌ها، میدانها و کنار دجله از جمعیت آکنده بود. (۵۱/۷) در آن عصر چون شورشیان را دستگیر می‌کردند لباس دیبا بر تنشان کرده، کلاه دراز زنگوله‌دار یا خز بر سرشان گذاشته و سوار بر فیل یا شتر آنان را در شهر می‌گرداندند و مردم نیز به نظاره می‌نشستند. (مسعودی، ۶۴۹/۵)

۲۲. افزون بر آنچه که گفته شد مقدسی نیز در «أحسن التقاسیم» حجامتگر، بافنده، چهارپادار و گدا را هم‌ردیف می‌داند. (ص ۳۳۴) در *مروج الذهب* جمله‌ای آمده است که از نگاه منفی مردم به حجامتگر حکایت می‌کند. ابراهیم بن مهدی که بنی‌عباس او را پس از خلع مأمون به خلافت برگزیده بودند پس از ورود مأمون به بغداد می‌گریزد و پنهان می‌شود. در همین ایام وی از فردی اتاقی اجاره می‌کند. مرد که او را شناخته بود مقداری وسیله مورد نیاز به همراه نان و گوشت و دیگ نو و... برای او آورده و می‌گوید: «قربانت شوم من حجامت‌گرم و می‌دانم که چیزهای من به نظر تو کثیف است؛ این چیزها را که دست نزده ام بگیر.» (۵۵۰/۴)

۲۳. قابل توجه است که معتضد، خلیفه عباسی، در وعده‌هایی که به سارق کیسه‌های دینار می‌دهد تا به جرم خود اعتراف کند از ده دینار مقرری ماهیانه‌ای سخن می‌گوید که برای خوراک، آشامیدنی، پوشاک و نظافت او بس است. (مسعودی، ۶۴۶/۵)

۲۴. شایسته ذکر است بدیع‌الزمان تنها فردی نیست که در این عصر به موضوع در یوزگی می‌پردازد بلکه پیش از او ابوالحسن عقیل بن محمد عکبری قصیده‌ای با قافیه «دال» در مدح و توصیف طائفه بنی

ساسان سروده است و ابودلف خزرچی در مقابل قصیدهٔ عُکبری قصیده‌ای در حدود دویست بیت با قافیه «راء» سروده که در آن طرز زندگی، اخلاق و عادات جماعت گدایان را به تصویر می‌کشد.

۲۵. ن.ک.: ابن مسکویه، ۳۹/۱.

۲۶. ابن اثیر در حوادث سال ۳۳۲ هـ ق از ناامنی حاکم به سبب دزدی‌های شبانه روزی ابن حمدی و یارانش یاد می‌کند. اما علت جسارت وی آن بود که ابن شیرزاد (یکی از دبیران و ندیمان سران ترک سپاه و پس از وی خلیفه مستکفی) بدو زنهار و خلعت داده بود و با او پیمان داشت ماهیانه پانزده هزار دینار از آنچه که خود و یارانش می‌ربایند به او دهند. ابن شیرزاد سهم خود را روزانه دریافت می‌کرد. (۱۸۵/۷) از آنجا که مقامات خود شریک دزد و همراه قافله بودند چندان متمایل نبودند که دست اشرار از جان و مال مردم کوتاه شود و یا از سر بی‌کفایتی از پیشگیری جرایم ناتوان بودند (ابن مسکویه، ۶۹/۱)؛ از همین رو مردم خود به پا خواستند و گروهی خود جوش به نام مطوعه را سازمان دهی کردند که بدون کمک گرفتن از نیروهای حکومتی به مبارزه با قتل، غارت، باجگیری و... پرداخت. (مسعودی، ۵۴۸/۴)

۲۷. هنگام واکاوی کتاب «مروج الذهب» با شخصیتی مواجه شدیم که ناخودآگاه قهرمان مقامات، ابوالفتح اسکندری، را به خاطر ما آورد. او پیرمردی بود به نام عقاب و کنیه ابوالباز که همگان از کار وی و نیرنگ‌هایی که ساز می‌کرد فرومانده بودند. ترفندهایی که او برای سرکیسه کردن دیگران به کار می‌گرفت با کلک‌های ابوالفتح شباهت تام و تمام دارد. مسعودی از چند حقه‌اش سخن می‌گوید که شباهت بی‌نظیری با داستان‌های مقامات دارد. (۶۵۰/۵) آیا نمی‌توان گمان کرد شمه‌ای از داستان این پیر نیرنگ باز به بدیع‌الزمان رسیده و وی متأثر از او چهره قهرمان کتاب خود را ترسیم کرده است؟ قضاوت قاطعانه در این باب ناشدنی است. زیرا بدیع‌الزمان در هیچ جایی از کتاب خود به این مسأله اشاره نکرده است. این قدر هست که اگر وی از آن پیرمرد متأثر نبوده بدون تردید از امثال او که شمارشان در پیرامون وی اندک نبوده تأثیر پذیرفته است.

۲۸. مقدسی در توصیف مغرب می‌گوید: «شگفتی‌های این سرزمین بسیار است. یکی از آن‌ها ابوقلمون است و آن حشره‌ای است که خود را بر سنگهای ساحل مالیده و کرک خود را بر آن می‌نهد که به نرمی خز و رنگ زر است... آن را گرد آورند و پوشاکی بسازند که در شبانه روز به رنگ‌های گوناگون درآید.» (ص ۱۹۹)

۲۹. این مفهوم در بیشتر مقامات به چشم می‌خورد از جمله در مقامهٔ قریضیه، کوفیه، جرجانیه، آزادیه، بصریه و... اشاره به زندگی پر عیش گذشته و پرطیش کنونی سرگذشت قاهر، خلیفه عباسی، را به یاد می‌آورد. وی پس از آن که از خلافت خلع گردید در دو دیده‌اش میل کشیده شد. او آن‌چنان به فلاکت دچار شده بود که جبه‌ای پنبه‌ای بر تن و پای افزاری چوبین در پا روز آدینه به مسجد جامع آمد

و دست به گدایی دراز کرد و گفت: «رحم کنید بر کسی که دیروز خلیفه شما بود.» (ابن اثیر، ۲۰۱/۷ و ابن مسکویه، ۸۱/۲)

۳۰. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کردیم ابودلف قصیده‌ای دربارهٔ بنی ساسان دارد. او خود را از منسوبان به طایفه بنی ساسان می‌دانست و «در خدمت دانش و ادب به گدایی در مساجد پرداخت.» (ابودلف، ص ۵) بنابراین انتظار می‌رفت وی در سفرنامهٔ خود که از دیده‌ها و شنیده‌هایش در مناطق مختلف ایران حکایت می‌کند به زندگی محرومان جامعهٔ التفاتی خاص داشته باشد اما این‌گونه نیست.

منابع:

- ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، تصحیح عبدالله القاضی، چاپ دوم، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
- ابن فضلان، احمد، سفرنامه ابن فضلان، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، چاپ دوم، انتشارات شرق، تهران، ۱۳۴۵.
- ابن مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الأمم، تصحیح هـ ف. آمدروز، مطبعة شركة التمدن الصناعیه، القاهرة، ۱۳۳۳ ق.
- أبودلف خزرچی، مسعر بن مهلهل، سفرنامه ابودلف در ایران، تصحیح ولادیمیر مینورسکی، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۴۲.
- ابوطالب، محمد نجیب، الصراع الاجتماعی فی الدولة العباسیه، دارالمعارف، القاهرة، ۱۹۹۰م.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- متر، آدام، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، دارالهجره، قم، ۱۴۰۴ق.
- مقدسی، أبو عبدالله محمد بن احمد، أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، تصحیح محمد مخزوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۷م.
- الهمدانی، بدیع الزمان، مقامات، چاپ اول، دار التراث، بیروت، ۱۹۶۸م.